

تاریخ: ۵۸/۴/۱۳

بیانات امام خمینی در جمع استادان دانشگاه
بسم الله الرحمن الرحيم
مقصد اسلام از علوم مادی، رساندن عالم طبیعت به مرتبه توحید است.
فرق بین دانشگاه‌های غربی و دانشگاه‌های اسلامی باید در آن طرحی باشد که اسلام برای
دانشگاه‌ها طرح می‌کند: دانشگاه‌های غربی به هر مرتبه‌ای هم که برسند، طبیعت را ادراک می‌کنند
طبیعت را مهار نمی‌کنند برای معنویت. اسلام به علوم طبیعی نظر استقلالی ندارد. تمام علوم طبیعی به
هر مرتبه‌ای که برسند باز آن چیزی که اسلام می‌خواهد نیست. اسلام طبیعت را مهار می‌کند برای
واقعیت و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. تمام علوم می‌برد. شما اسم می‌پسید و از دانشگاه‌های
خارجی تعریف می‌کنید و تعریف هم دارد، اینها یک ورق از عالم است آن هم یک ورق نازکتر از همه
اوراق. عالم از مبدا خیر مطلق تا منتها الیه، یک موجودی است که حظ طبیعی‌اش یک موجود بسیار
نازل است و جمیع علوم طبیعی در قبال علوم الهی بسیار نازل است، چنانچه تمام موجودات طبیعی در
مقابل موجودات الهی بسیار نازل هستند. فرق مابین اسلام و سایر مکتب‌ها (نه، مکتب‌های توحیدی را
عرض نمی‌کنم) بین مکتب‌های توحیدی که بزرگترینش اسلام است و سایر مکتب‌ها این است که
اسلام در همین طبیعت یک معنای دیگری را می‌خواهد، در همین طب یک معنای دیگر می‌خواهد، در
همین هندسه یک معنای دیگری را می‌خواهد، در همین ستاره‌شناسی یک معنای دیگر می‌خواهد. کسی
که مطالعه کند در قرآن شریف این معنی را می‌بیند که جمیع علوم طبیعی جنبه معنوی آن در قرآن مطرح
است، نه جنبه طبیعی آن. تمام تعقلاتی که در قرآن واقع شده است و امر به تعقل، امر به اینکه محسوس
را به عالم تعقل بیزید و عالم تعقل عالمی است که اصالت دارد و این طبیعت یک شبیحی است از عالم،
منتها ما تادر طبیعت هستیم این شبیح را، این حظ نازل را می‌بینیم. در حدیث است که «ان الله تعالی ما نظر
الی الدنيا» یا «الی الطبیعه منذ خلقها نظر رحمة»، نه اینکه این جزء رحمت نیست لکن نظر به ماوراء این
عالم است، به ماوراء این طبیعت است. اینهایی که ادعا می‌کنند که ما عالم را شناختیم و اعیان عالم را
شناختیم، اینها یک ورق نازل کوچکی از عالم را دیدند و اقتناع شدند به همان. آنهایی که می‌گویند که
ما انسان را شناختیم، اینها یک شبیحی از انسان آن هم نه انسان، شبیحی از حیوانیت انسان را شناختند
و گمان کردند که انسان همین هست. آنهایی که ادعا می‌کنند که ما اسلام‌شناس هستیم، اینها هم یک
چیزی از این مرتبه نازل اسلام را دیدند به همین قناعت کردند و گمان کردند که اسلام را شناختند.

انسان یک مراتبی که دارد، مرتبه طبیعتش از همه مراتبش نازل تر است منتها محسوس ماست. آن چیز چون محسوس ماست، ماها که طبیعی هستیم و الآن در عالم طبیعت هستیم، این محسوس، ما را گاهی اشیاع می کند. معنویت نیست الآن، محسوسات هست. اسلام برای برگرداندن تمام محسوسات و تمام عالم به مرتبه توحید است. تعلیمات اسلام، تعلیمات طبیعی نیست، تعلیمات ریاضی نیست، همه را دارد، تعلیمات طب نیست، همه اینها را دارد لکن اینها مهار شده به توحید. برگرداندن همه طبیعت و همه ظل های ظلمانی به آن مقام نورانی که آخر، مقام الوهیت است. بنابراین باید این معنا که علوم (ما از آن هم تمجید می کنیم، تعریف می کنیم، همه علوم طبیعی، همه علوم مادی لکن آن خاصیتی که اسلام از اینها می خواهد، در غرب از آن خبری نیست، اگر هم باشد کم است، یک چیز نازلی است). آن معنایی که از علوم دانشگاه ها ما می خواهیم و آن معنایی که از علوم مدارس قدیمه ما می خواهیم همین معنا نیست که در سطح ظاهر الآن هست و متفکرین ما همان سطح ظاهر را دارند در آن می کنند و بسیار هم ارجحند است کارهایشان، لکن آنکه اسلام می خواهد این نیست، آنکه اسلام می خواهد تمام علوم، چه علوم طبیعی باشد و چه علوم غیر طبیعی باشد آنکه از آن اسلام می خواهد، آن مقصدی که اسلام دارد این است که تمام اینها مهار شود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند. هر علمی که جنبه الوهیت در آن باشد یعنی انسان طبیعت را که می بیند خدا را در او ببیند، ماده را که می بیند خدا را در او ببیند، سایر موجودات را که مشاهده بکند خدا را در او ببیند، آنکه اسلام برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به الوهیت و تمام علوم طبیعی به علم الهی، و از دانشگاه ها هم این معنی مطلوب است به اینکه خود طب را، البته طب هم باید باشد، علوم طبیعی هم همه باید باشد، معالجات بدنی هم باید باشد، لکن مهم آن مرکز نقل است که مرکز توحید است، تمام اینها باید بزرگردد به آن جهت الوهیت نباید ما خیال کنیم که اسلام هم مثل، مثلاً اگر علمی در اسلام هم باشد، نظر مثل علمی است که سایر مردم دارند یا سایر رژیم ها دارند، اسلام در همه چیزش اصلش آن مقصد اعلی را خواسته، هیچ نظری به این موجودات طبیعی ندارد، الا اینکه در همان نظر، نظر به آن معنویت دارد و به آن مرتبه عالی دارد. اگر نظر به طبیعت بکند، به عنوان اینکه طبیعت یک صورتی است از الوهیت، یک موجدی است از عالم غیب. اگر نظر به انسان بکند، به عنوان این است که یک موجودی است که از او می شود یک موجود الهی درست کرد. تربیت های اسلام تربیت های الهی است، چنانچه حکومت اسلام، حکومت الهی است. فرق مابین حکومت های دیگر با حکومت اسلام این است که آنها حکومت را می خواهند برای اینکه غلبه کنند بعضی بر بعضی و سلطه پیدا کنند یک عده ای بر عده دیگر. اسلام این منظور نیست، اسلام از کشور گشائی ها، نمی خواهد کشور گشائی کند، اسلام می خواهد که کشور گشائی کند که همه را بکشد طرف یک عالم دیگری، همه را تربیت انسانی بکند نه اینکه استفاده از آنها بکند مثل این رژیم ها که شما ملاحظه کردید و می کنید که چه در غرب باشد و چه آنهایی که در شرق بوده است که همه نظر به این بوده است که یک سلطه ای پیدا کنند و یک استفاده های مادی بکنند. اسلام اصلش نیاده در نظرش مطرح نیست، هر کس قرآن را مشاهده کند می بیند همه چیزهای ماده در آن هست لکن نه به عنوان

مادی، همه اش به عنوان یک مرتبه دیگری، تعلیم به یک مرتبه دیگری. حکومت اسلامی هم اینطور است که می‌خواهد حکومت الله در عالم پیدا بشود، یعنی می‌خواهد سرباز مسلمان با سربازهای دیگر فرق داشته باشد، این سرباز الهی باشد. نخست‌وزیر مسلم با نخست‌وزیر سایر رژیم‌ها فرق داشته باشد، این یک موجود الهی باشد. هر جا یک مملکتی باشد که هر جایش ما برویم صدای الله در او باشد. اسلام این را می‌خواهد. اسلام از کشورگشائی می‌خواهد که الله را در همه عالم نمایش بدهد، تربیت الوهیت بکند در همه عالم، تربیت انسانی بکند، انسان را برساند به آنجائی که «دروهم تو ناید آن شود». بنابراین ما باید فرق بگذاریم بین علوم که خودشان مستقیماً آنها را می‌بینند و آن علوم که اسلام آنها را طرح کرده. علوم اسلامی همه اینها هست بعلاوه، اینها همین‌ها هستند، آن علاوه را ندارند. فرق ما بین علوم اسلامی در همه طرف، در همه جا با سایر علوم این است که یک علاوه در اسلام هست که این علاوه در آنجا نیست. آن علاوه‌ای که در اسلام هست، آن جنبه معنویت و روحانیت و الوهیت مسأله است. و اما قضیه خواجه نصیر و امثال خواجه نصیر را شما می‌دانید این را که خواجه نصیر که در این دستگاه‌ها وارد می‌شد نمی‌رفت وزارت کند، می‌رفت آنها را آدم کند نمی‌رفت که برای اینکه در تحت نفوذ آنها باشد، می‌خواست آنها را مهار کند تا آن اندازه‌ای که بتواند کارهایی که خواجه نصیر برای مذهب کرد، آن کارهاست که خواجه نصیر را خواجه نصیر کرد، نه طب خواجه نصیر و نه ریاضیات خواجه نصیر. آن خدمتی که به اسلام کرد خواجه نصیر که رفت در دنبال هلاکو و امثال آنها لکن نه برای اینکه وزارت بکند، نه برای اینکه یک بترای خودش یک چیزی درست بکند، او رفت آنجا برای اینکه آنها را مهار کند و آنقدری که قدرت داشته باشید، آن خدمت بکند به عالم اسلام و خدمت به الوهیت بکند و امثال او مثل محقق ثانی، مثل مرحوم مجلسی و امثال مرحوم مجلسی که در دستگاه صفویه بود، صفویه را آخوند کرد، نه خودش را صفویه کرد. آنها را کشاند توی مدرسه و توی علم و توی دانش و اینها تا آن اندازه‌ای که البته توانستند. بناء علیه ما نباید مقایسه بکنیم که روحانیون یک وقتی وارد شدند، الان هم ما اگر بتوانیم، ما آنوقت هم اگر می‌توانستیم، آنطوری که آنها نمی‌خواستند خدمت کنند، ما هم وارد می‌شدیم برای اینکه مقصد این است که انسان درست بکنیم. اگر انسان بتواند که محمدرضا را انسان کند، بسیار کار خوبی است. انبیا برای همین آمده‌اند. پیغمبر اکرم برای خاطر اینکه این کفار مسلمان نمی‌شدند و اعتنا به این مسائل را نمی‌کردند غصه می‌خورد. «فلعلک باخج نفسک» که بر آثار تو اینها توجه نکردند. در هر صورت انبیا آمدند که همه مردم را آدم کنند، علم انبیا علم آدم‌سازی است. قرآن هم یک کتاب آدم‌سازی است، نه کتاب طب است، نه کتاب فلسفه است، نه کتاب فقه است، نه کتاب عرض می‌کنم سایر علوم است. هر چه در قرآن هست اگر کسی مطالعه کند درست، می‌بیند آن چیزی که در قرآن است آن جنبه الوهیتش است، همیشه هر چیزی طرح شده به جنبه الوهیت طرح شده است، همه چیز در آن است اما به جنبه الوهیتش. اسلام برای خدمت به خدا آمده است. انبیا خدمه خدا هستند و برای خدا آمده‌اند و برای تنویر دادن همه موجودات اینجا و همه انسان‌های اینجا به خدای تبارک و تعالی.

نیاز به یک تبدیل معنوی در دانشگاه‌ها و حفظ وحدت کلمه

و من امیدوارم که دانشگاه ما یک تبدیل معنوی پیدا بکند، یک تحول پیدا کند. همانجوری که بسیاری از چیزها در این نهضت تحول پیدا کرد و شما ملاحظه کردید که یک تحول بزرگ روحی که در ایران پیدا شد بالاتر از این فتوحی بود که کردند و آن تحول روحی این بود که یک روز پاسبان می‌آمد توی بازار می‌گفت چهارم آبان است همه باید بیرق بزنند، هیچ‌کس به خودش اجازه نمی‌داد که، توی مغزش نمی‌آمد که می‌شود با این پاسبان مخالفت کرد. هیچ‌کس، همه اطاعت، هر جا می‌رفت اطاعت، توی دانشگاه هم که می‌آمد اطاعت می‌کردند، یک وقت بعد از یکی، دو سال چنین شد که مردم ریختند توی خیابان و گفتند: «ما شاه نمی‌خواهیم» و پیروز هم شدند. این تحول روحی، آن خوفی که از پاسبان بود متبدل شد به یک شجاعتی که از تانک ترسیدند. همان آدمی که از آن چوبی که دست پاسبان بود می‌ترسید، همان آدم آمد در خیابان مشتش را گره کرد و حمله کرد به تانک، کشته هم شد، اما حمله کرد به تانک. این تحول، یک تحولی بود که در نهضت پیدا شد و این یک دست الهی بود، نه یک چیزی بود که ماها بتوانیم این کارها را بکنیم، انسانی بتواند این کارها را بکند. اصلاً این حرف‌ها نیست، این یک نظر الهی بود، یک نظری بود که خدای تبارک و تعالی به این ملت کرد و متحولشان کرد به یک صورتی که مثل سربازهای صدر اسلام که می‌گفتند که ما جنگ می‌کنیم کشته شویم نفع با ماست و بکشیم هم نفع با ماست، اینها را اینجوری کرده بودند. مکرر پیش ما آمدند الان هم باز، الان هم گاهی وقت‌ها شاید همین دیروز بود که اینجای رفتم یک کسی در گوشم گفت که دعا کنید من شهید بشوم. این تحول که مردم شهادت را برای خودشان فوز عظیم می‌دانستند و می‌آمدند توی خیابان‌ها به عشق اینکه شاید هم شهید بشوند این تحول اسباب این شد که این پیروزی حاصل شد و الان این تحول را باید حفظش کنیم. آن چیزی که لازم است این است که شما که در دانشگاه هستید، شما که تماس با جوان‌ها دارید این معنا را تذکر بدهید که این تحولی که رمز پیروزی شما بود و شما را تا اینجا رساند و این سد بزرگ شیطانی را شکستید، این تحول و این نهضت را به این معنا که هست حفظش کنید تا اینکه بعدها بتوانیم یک دانشگاه داشته باشیم مستقل برای خودمان، یک مدرسه علمی داشته باشیم مستقل برای خودمان، یک ارتش داشته باشیم مستقل برای خودمان. ما هیچ چیز نداشتیم، ما نمی‌توانیم ادعا کنیم، نه شما دانشگاه داشتید، نه ما مدرسه علمی، همه دست آنها بود، همه با امر آنها بود. سازمان امنیت همه را می‌خواست اداره بکند، مساجد ما دست سازمان امنیت بود، هر کدامش یک نفر بازنشسته را نشانده بودند آنجا که نظارت بکند، همه امور دست آنها بود. این تحول اسباب این شد که ما دست همه را انشاء الله کوتاه کردیم و می‌کنیم بعدها هم به شرط اینکه شما دانشگاهی‌ها و اساتید محترم در محل خودتان، من که یک طلبه هستم در محل خودم آقایان که از علما هستند در محل خودشان، همه‌مان دنبال این معنا باشیم که این نهضت به اینجوری که تا اینجا آمده حفظ بشود. اگر این نهضت به همین طوری یعنی با وحدت کلمه باقی بماند و گروه گروه نشویم امید پیروزی نهایی هست اما الان ملاحظه می‌کنید صد گروه اظهار وجود کرده‌اند، صد گروه مخالف با اسلام، ولو خودشان نفهمند، ولو خودشان بگویند

ما این کار را برای اسلام کردیم. اگر دانشگاه از روحانیت جدا بشوند، روحانیت از دانشگاه و هر دو از مردم جدا بشوند و احزاب متعدد و منشئت پیدا بشوند ما خوف این معنی را داریم که نهضت ما به ثمر نرسد و دانشگاه هم به آن معنی که دلنان می خواهد نرسد. ما باید دنبال این باشیم که وحدت خود را حفظ کنیم و دانشگاه و مدارس را به وحدت کلمه دعوت کنیم تا مردم با وحدت کلمه و توجه به اینکه ما همه جمهوری اسلامی می خواهیم آزاد فکر کنند. آزاد نظر بدهند و آزاد عمل کنند، استقلال داشته باشند. من خوف این را دارم که دست هایی در کار باشد برای ایجاد این تشتت ها و گروه گروه درست کردن ها. من امیدوارم که یک مسجد و محراب مستقل داشته باشیم، یک دانشگاه مستقل داشته باشیم و همه با عقیده بر اینکه کشور ما اسلامی است و زحمات ما از خود ماست جدیت کنیم. اگر همه با هم باشیم همانطوری که تا حالا بودیم، پیروز هستیم. من از خداوند تبارک و تعالی توفیق همه شما را می خواهم و امیدوارم که همه ما در راهی که خداوند می خواهد قدم برداریم و همه موفق باشیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

The following text is a very faint and mostly illegible handwritten document in Persian script. It appears to be a continuation of a speech or a formal letter, but the characters are too light to transcribe accurately. It contains several lines of text, possibly including dates, names, and formal addresses, but the specific content is unreadable due to the low contrast and fading of the ink.